چند سالی است سوریه شده است مقصد جنگجویان. هر کس بلیطی برای سوریه دارد می‌رود برای جنگ. مردم سوریه هم سه سال است پنجه انداخته‌اند در پنجه تکفیری‌هایی که پشتشان به چاه نفت عرب‌های عبری و سلاح‌های غربی گرم است. اما بهار که رسید، عده‌ای از اهالی فرهنگ ایران کوله بارشان را پر از مهربانی کردند و دلشان را برداشتند و بلیط صلح گرفتند و رفتند برای زیارت.

حجت الاسلام محمد رضا زائری هم یکی از مسافران کاروان زائران صلح بود.

حجت‌الاسلام محمدرضا زائری در گفت‌وگو با کیهان

گرایش روزافزون به دین در سوریه

■ علیرضا آل یمین

چطور شد که وارد مجموعه کاروان زائران صلح شدید؟

گروهی از دوستان ما در یک مجموعه غیر دولتی از جوانان متدین، انقلابی و فعال فرهنگی به نام امت واحده قبل از این در موضوع وحدت و بیداری اسلامی فعالیت‌هایی داشتند این پیشنهاد را مطرح کردند که گروهی از فعالان فرهنگی و چهرهای ادبی و هنری با همراهی مهمانان و شرکت کنندگان خارجی به عنوان کاروان زائران صلح به سوریه عزیمت کنند. ایده، ایده‌ی ارزشمند و قابل توجهی بود طبیعتا انگیزه شخصی ما زیارت حضرت زینب بود. وقتی هم که به ما پیشنهاد دادند ایام فاطمیه بود و من منبر می‌رفتم و ذکر مصیبت و توسل و گریه و در حال و هوای زیارت حضرت زهرا سلام الله علیها بودیم. اتفاقا وقتی به من زنگ زدند، در یکی از این مجالس روضه حضرت زینب خوانده بودم. دیگر جای معطلی نداشت البته خود این ترکیب و رویکرد هم برایم جذابیت داشت. حرکت جالبی بود. خصوصا وقتی ترکیب مهمان‌های ایرانی را گفتند به نظرم رسید تجربه قابل توجهی است.

***کاری که دشمن کرده این بوده که از بچه‌حزب‌اللهی‌ها و متدینین یک چهره جنگ‌طلب و آشوب‌طلب ترسیم کند. که اینها دنبال آشوب هستند و جریان مقابل را که جریان غیرمذهبی یا غیرمتدین هست جریان صلح‌طلب و آشتی‌طلب و مهربان معرفی کرده است.**

برای شما این سفر چه ویژگی داشت؟

این سفر دو ویژگی عمده داشت که خیلی قابل توجه بود و همین باعث شد که بازتاب گسترده تری پیدا کند. یکی اینکه ما کارهای غیر دولتی در این حوزه نکردیم. یکی از دلایلی که رهبر انقلاب در این سخنرانی‌های اخیرشان در آغاز سال جدید تاکید کردند روی حرکت‌های خودجوش و مردمی جوانان انقلابی و متدین و این‌جور فعالیت‌ها شاید همین باشد. متاسفانه یک فضایی داخل کشورمان وجود دارد که چون حاکمیت، حاکمیت دینی است، همه، حتی مذهبی‌ها و متدینین منتظرند تا شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی اعلام کند که مثلا بعد از نمازجمعه، راهپیمایی است. یا فلان جا مراسم است. یا انجمن حفظ آثار دفاع مقدس اعلام کند تشییع جنازه شهدای گمنام است. حرکت‌های غیر دولتی و غیر رسمی و خودجوش و مردمی مخصوصا در حوزه بین‌الملل نداریم اما این حرکت در حوزه بین‌الملل کار متفاوت و نویی بود که یک جریانی به شکل غیر دولتی انجام می‌داد. نکته دیگر اینکه ما در حوزه بین‌المللی و فضای خارجی و حتی داخلی ادبیات صلح و محبت و دوستی و مهربانی را به دلایلی نداشته‌ایم. الان نمی‌خواهم وارد این موضوع بشوم که چرا با اینکه این ادبیات در روح فرهنگ دینی ما هست نتوانسته‌ایم کار کنیم. بخشی به خاطر شرایط اجتماعی و سیاسی بوده به هر حال جریان انقلابی و متدین و حزب‌اللهی ما درگیر انقلاب، منافقین و جنگ بوده در این بین کاری که دشمن کرده این بوده که از بچه حزب اللهی‌ها و متدینین یک چهره جنگ طلب و آشوب طلب ترسیم کند. که این‌ها دنبال آشوب هستند و جریان مقابل را که جریان غیر مذهبی یا غیر متدین هست جریان صلح طلب و آشتی طلب و مهربان معرفی کرده است. این همه ناخواسته بوده و ما هم هیچ وقت نتوانستیم این تصویر را که آن‌ها از قشر متدین ارائه می‌دهند مدیریت کنیم. از این جهت این جالب بود که یک جریانی از بچه‌های مومن و انقلابی در فضای گفتمان انقلاب به عنوان زائران صلح حرکت کرده بودند. خیلی هم به چشم می‌آمد و دیده می‌شد که در کنار یک خانمی خارجی که برنده جایزه نوبل صلح بود یک روحانی شیعه و یک روحانی اهل سنت و خانم چادری حضور داشتند. این ترکیب که از خانم دکتر رجایی‌فر به عنوان دانشجوی خط امام با سابقه تسخیر لانه جاسوسی تا دوستان هنرمندی مثل ابوالقاسم طالبی، بهروز افخمی، ناصر فیض، رضا امیرخانی، محمدرضا شهیدی‌فر یک ترکیب متنوع و بعضا متفاوت ایجاد کرده بود اما همه در یک موضع که پیام صلح و دوستی و محبت را از طرف مردم ایران برای مردم سوریه ببرند دور هم جمع شده بودند.

این پیام دوستی منتقل شد؟

بله. اولا وقتی ما آنجا رسیدیم بخشی ارتباط مستقیم و رودررویی ما با خانواده شهدا، خانواده ربوده شدگان و آواره‌ها بود. وارد یک مدرسه‌ای شدیم که آواره‌های فلسطینی که یک‌بار دیگر آواره شده بودند از اردوگاه یرموک آمده بودند آنجا. در اردوگاه جدید با وضع بسیار اسف بار زندگی می‌کردند. همین که ما یکی دو ساعتی در این فضا حضور داشتیم و می‌چرخیدیم و با آن‌ها گپ می‌زدیم و برنامه‌ای اجرا می‌شد بچه‌های این‌ها احساس می‌کردند زندگی‌شان عوض شده است. یا مادری که چند تا بچه‌اش را از دست داده بود، یا پدری که عزیزانش را جلو چشمش ذبح کرده بودند، این فضا برای آن‌ها تازه بود. این یک بخش بود که ما رو در رو ارتباط می‌گرفتیم یا با مردم عادی؛ یک روز من و آقای شهیدی‌فر رفتیم در مسجدی که نزدیک محل اقامتمان در دمشق بود و نماز خواندیم. طبیعتا لباس روحانی من و نحوه وضو گرفتن و نماز خواندن ما نشان می‌داد که شیعه هستیم. آن‌ها هم از برادران اهل سنت بودند و ما پشت امام جماعتشان نماز خواندیم. شخصی که کنارمان نشسته بود بعد از نماز من را در آغوش گرفت و خیلی تشکر کرد و تا سر خیابان همراهمان آمد و می‌گفت شما نمی‌دانید که این حرکتتان چقدر اهمیت دارد. یا در دانشگاه دمشق حضور ما بین دانشجوها یا در لاذقیه و حمص، سر قبر شهدا رفتیم و جاهای مختلف دیگر. در حمص چند روز قبل از حضور ما دو انفجار سنگین رخ داده بود. در لاذقیه عده‌ی زیادی از مردم ربوده شده بودند و خانه‌هایشان ویران شده بود. در دمشق هر روز صدای انفجار خمپاره می‌آمد. یکی از مدارس خمپاره خورده بود و ما یکی دو ساعت بعد در بیمارستانی که این ها را آورده بودند حضور پیدا کردیم مهمان‌های خارجی هم بودند. وقتی مهمانان خارجی با مردم صحبت می‌کردند حرفشان این بود که ما موضعمان با موضع حکومت‌هایمان فرق می‌کند. از آمریکا، آلمان، بریتانیا، استرالیا، پاکستان مهمان داشتیم. همه این‌ها با هم جمع شده بودند برای انتقال پیام صلح و محبت به مردم سوریه در یک فضای کاملا غیر دولتی.

دیدار رسمی و دولتی نداشتید؟

دیدار رسمی هم داشتیم با یکی - دو تا از وزرای کابینه دولت سوریه با مفتی اعظم و اسقف اعظم مسیحیان یا حتی با سران بعضی از گروهای معارض هم ملاقات داشتیم. این ارتباط روردرو یک اثر داشت از ان طرف هم یک تأثیر رسانه‌ای بود .ما نباید فراموش کنیم که به هر حال الان وضعیتی که مردم سوریه دارند یک وضعیت بسیار اسفبار از جهت رسانه‌ای است .یک هجوم بی سابقه است. سابقه نداشته این حجم رسانه‌های ماهواره‌ای و اینترنتی که امروز در دنیا وجود دارد. هیچ‌وقت در طول تاریخ وجود نداشته و هیچ زمانی این قدر جبهه یکسان و یک رنگ نتوانسته از این رسانه‌ها استفاده کند. ملت سوریه زیر بمباران رسانه‌ای هستند. زیر این هجوم سنگین و نابرابر پوشش رسانه‌ای گروهی که آمده بود با این مردم همدلی و هم راهی کند خیلی برایشان اهمیت داشت. هرچند تعداد رسانه‌هایی که مثل شبکه‌های خود سوریه یا مثل العالم یا المیادین و المنار که جریان جبهه انقلاب و مقاومت را نمایندگی می‌کنند خیلی کم هستند، ولی همین‌ها هم وقتی خبر را پوشش می‌دادند بازتاب رسانه‌ایش برای مردم سوریه و فضای اجتماعی سوریه خیلی تعیین کننده بود.

اوضاع سوریه را پس از سه سال جنگ چطور دیدید؟

دو چیز در سوریه برای من جالب بود. یک، حجم مشکل و ویرانی خیل کم‌تر از آن بود که انتظار داشتم. ناخودآگاه احساس کردم خود ما هم متاثریم از فضایی که رسانه‌های غربی می‌سازند. غیر از مناطقی که در تصرف تکفیری هاست و مشکل درگیری خیلی جدی است، در شهرهای اصلی مخصوصا دمشق مردم زندگی عادی می‌کنند و شرایط طبیعی‌تر از چیزی است که ما فکر می‌کردیم. نکته دوم و خیلی امیدوار کننده این بود که جریان گرایش به دین در متن جامعه شدت گرفته است و این نکته ظریفی است...

با توجه به اینکه تکفیری‌ها با قرائتی که از دین ارائه می‌کنند ،قصد دارند انحراف و گریز از دین ایجاد کنند؛ چطور گرایش به دین بیشتر شده است. در حالی‌که انتظار است در این شرایط بدبینی و گریز از دین ایجاد شود؟

من دو قرینه برای این دیدم که عرض می‌کنم .یکی اینکه تلویزیون سوریه اذان پخش می‌کند در حالی‌که نظام سوریه به هر حال یک نظام سکولار بود. دیگر این‌که ظاهر نیروهای ارتشی که من دیدم متدین‌تر شده بود. قیافه ها عوض می‌شود. همین ارتشی که اوائلی که نیروهای حزب‌الله با این‌ها همکاری‌شان را شروع کرده بودند یکی از نیروهای حزب‌الله را به خاطر نماز خواندن کتک زده بودند؛ همین نیروی ارتشی دارد می‌آید برای نماز خواندن و این وضعیتی است که خیلی محل دقت و توجه باید باشد...

چه عاملی باعث این گرایش شده ؟

بخشی از آن ناشی از تاثیر جریان انقلاب اسلامی و خط مقاومت و حضور حزب‌الله است. مردم از نزدیک مشاهده می‌کنند. این‌ها در جنگ شش روزه که یک بنده خدای عربی می‌گفت آبرو داری کردند گفتند شش روز و الا شش ساعت بیشتر نبود آن ذلت و خواری را دیده‌اند، از این طرف این عزت و اقتداری که در جنگ ۳۳ روزه حزب‌الله لبنان کسب کرد ،می‌بینند. این ها را درک می‌کنند که پشتوانه انقلاب اسلامی و جریان مقاومت و خط ایران که جلودار آن حزب‌الله لبنان است این فضا را بوجود آورده‌است. نشانه‌های امیدوار کننده و امید بخشی است و خیلی قابل مطالعه است.

حزب الله سوریه که اعلام موجودیت کرد... می شود به آن امیدوار بود ؟!

بله فضا ها عوض شده قبلا کسی خارج از حزب بعث نمی‌توانست کاری کند. الان فضا عوض شده است که بسیج و حزب‌الله تشکیل شده. این تحولات ریشه‌های کاملا عمیق فرهنگی و اجتماعی دارد و این مهم است. مقطع درگیری‌های نظامی کوتاه مدت است و تمام می‌شود اما ...

دفاع وطنی پتانسیل بسیجی که در ایران شکل گرفت را دارد؟

به نظرم دارد .چون تهدید اساسی بعد از این جنگ هم ادامه خواهد داشت .حتی وقتی حاکمیت سیاسی سوریه هم استقرار پیدا کند تهدید و نگرانی‌های فرهنگی و اجتماعی خواهد بود. چون تروریست‌ها،سوریه را رها نخواهند کرد و این جریان مردمی اصیل آنجا خودش را نشان خواهد داد.

بازتاب این سفر در کشور خودمان چطور بود ؟

متاسفانه در داخل اهمیت این سفر آنچنان که باید درک نشد. یعنی دوستان و همفکران ما در داخل کشور متوجه نشدند که چقدر اهمیت دارد یک جریان به صورت غیر دولتی از صلح و آشتی از طرف جمهوری اسلامی حرف بزند. وقتی ما به عنوان جمهوری اسلامی از صلح و آشتی حرف بزنیم بعدا در درک بهتر پیام انرژی هسته‌ای ما هم موثر است. در جا افتادن مظلومیت ما در قضیه حقوق بشر هم موثر است. روی ارائه تصویر مناسب‌تر از حرکت انقلاب اسلامی و جریان مقاومت و بیداری اسلامی هم موثر است. یکی از چیزهایی که در جریان‌های بعد از انقلاب ازآن بازی خوردیم این است که دشمن خواسته یا ناخواسته ما را در موضعی قرار داده که همیشه تصویر ما با تفنگ و چفیه و پیشانی بند دیده شود...

ما خودمان هم این را می‌خواهیم. این که بگوییم داریم مبارزه و مقاومت می‌کنیم!

این یک روی ماجراست که درست هم هست. حرف من راجع به بخش دیگری‌ست که در واقع مخاطب غیر سیاسی و غیر دولتی خارجی هم ما را فقط با این چهره دیده. ما این پیام مقاومت را می‌خواهیم به سردمداران جبهه کفر بدهیم. می‌خواهیم به آن‌ها بفهمانیم که ایستاده‌ایم و مقاومت می‌کنیم اما مخاطب عمومی در خارج از کشور تصویری که از ما می‌بیند کنار تصویر بن لادن و ملا عمر است. کنار تصویر کسانی که با الله اکبر سر می‌برند.

این روی سکه را داریم که حالا بخواهیم رسانه‌ای کنیم؟

این بخشی ست که متاسفانه گاهی حواسمان نبوده گاهی هم حواسمان بوده اما ابزار و تاکتیک‌های لازم را نداشتیم. پیام صلح انقلاب اسلامی از مسائل بسیار جدی است که من فکر می‌کنم چالش رسانه‌ای ما در حوزه بین‌الملل است. ما وظیفه داریم پیام اسلام و پیام مکتب اهل بیت را از این زاویه منتقل کنیم. اتفاقا من معتقدم بیشترین مظلومیت متوجه ما شده است. طی این سال‌ها بیشترین ظلم متوجه ما شده است. همین الان چقدر خانواده شهید و جانباز و آزاده داریم که مظلومانه آه می‌کشند و هیچ کاری نمی‌توانند بکنند؟ چقدر جانباز امر به معروف داریم؟ چقدر جانباز داریم که قطع نخاعی‌اند و هیچ طلبکار هم نیستند اعتراض هم نمی‌کنند و دارند در خلوت و تنهایی خودشان سختی‌ها را تحمل می‌کنند.

فرمودید ما یک روی سکه داریم که مقاومت است یک روی دیگر هم داریم که می‌خواهیم به مردم عادی منتقل کنیم ...

بله اینکه خودمان بیشترین آسیب را از تروریسم و منافقین دیدیم. بیشترین آسیب را از جهت تهدیدهای تروریستی دولتی آمریکایی و صهیونیستی دیدیم ولی متاسفانه ما این‌ها را نتوانستیم منتقل کنیم.

اما ظلمی که درباره ما اتفاق افتاده مثلا در موضوع جنگ را وقتی در سینما به آن پرداخته می‌شود برخی افراد در جریان‌های فرهنگی و سیاسی خاص می‌گویند چقدر می‌گویید جنگ. این‌ها تکراری است. اتفاقا برای نشان دادن ظلمی که به ما رفته هم باید از آن چفیه و اسلحه استفاده کنیم.

به همین جهت معتقدم که در این موضع انفعال نباید باشد. بعضی‌ها می‌گویند از این جهت که ما را نزنند یا در افکار عمومی جهان بد نشویم از مقاومت صحبت نکنیم. من می‌گویم اتفاقا ما از موضع اقتدار و فعال باید پیام صلح را بدهیم. بگوییم رزمنده ما در عملیات رزمی و جنگی مسئله‌اش این بود که این اسیر آب نخورده و باید به او آب بدهد. این بخشی است که ما نگفتیم و اتفاقا دشمن هم نمی‌خواهد این منتقل شود. یعنی طبیعتا دشمن می‌خواهد در انتقال پیام و تصویر رسانه‌ای ما از انقلاب اسلامی آن صحنه‌ای که ما تفنگ دستمان است نشان دهد. ولی آن نیمه دیگری که رزمنده ما آب نخورده و به اسیر آب داده و خودش شهید شده را خیر. رزمنده ما در همان شب عملیات مسئله‌اش این بود که لانه گنجشک‌ها آسیب نبیند. یا خلبان ما روی پل رفته دیده یک ماشین سواری رد می‌شود یک دور معطل کرده که ماشین سواری بگذرد تا بعد پل را بزند...

خب وقتی این ها را هم بگوییم می‌گویند شعار است!

چون مدیریتش نکردیم. سینمای هالیوود این را مدیریت کرده است. آمریکا نیروهایش را می‌فرستد برای کشتار و غارت و تجاوز در عراق و افغانستان بعد به عنوان سرباز وطن با عزت و افتخار بر می‌گردند در حالی‌که رفته در ویتنام آدم کشته و جنایت کرده. این مظلومیت ماست. تصویری که از جمهوری اسلامی در دنیا ارائه می‌شود تصویری نیست که دنبال صلح طلبی باشد. به این جهت است که وقتی استکبار جهانی می‌گوید انرژی هسته‌ای ایران صلح آمیز نیست، جواب می‌گیرد. در بخشی از طبقات متوسط و میانی و نخبگان غرب هنوز نتوانسته‌ایم جا بیندازیم. برنده جایزه نوبل صلح در سوریه با ما بود. دو سه بار در سخنرانی‌هایش به فتوای رهبر انقلاب و جریان صلح آمیز انرژی هسته‌ای ایران و حق ما در این باره اشاره کرد. ما چقدر روی این طبقه متوسط نخبگان کار کردیم. ما کار نکردیم و از این جهت این سفر مهم بود. ما به اسم جمهوری اسلامی داشتیم از صلح و دوستی حرف می‌زدیم. به اسم جمهوری اسلامی می‌گفتیم که اسلحه را بگذارید کنار و مردم را لت و پار نکنید.

همه می‌گویند ما در فرهنگ کاری انجام ندادیم و حالا حضرت آقا هم روی همین قضیه تأکید دارند که باید کار فرهنگی شود و اتفاقا از جوانان مومن و انقلابی می‌خواهد به میدان بیایند...

چرا؟ چون آقا هم احساس می‌کند کاری نشده. اولین کسی که نگران این کم کاری است خود آقاست. چون آن کسی که مسئولیت داشته، بودجه داشته، کارش را درست انجام نداده. من برای شما می‌توانم مثال بزنم کسی که در همین حوزه بین الملل بودجه‌های میلیاردی داشته اما کار خودش را نکرده است؛ نیامده از چهار کارشناس استفاده کند که حرف داشتند...

الان فرهنگ ما متولیان متعدد دارد دولت کار فرهنگی می‌کند، صدا و سیما، سپاه یعنی هیچ کدام کار نمی‌کنند؟

نمی‌گویم کار نمی‌کنند. خیلی از تجربیات ما در این حوزه‌ها تجربه‌های موفقی نبوده. مثلا نمایشگاه عکس ترتیب دادیم و عکس‌هایی که باید در تهران برای تشویق روحیه مقاومت مردم نمایش می‌دادیم، بردیم در پاریس گذاشتیم در جایی که طرف درکی از آن نداشته. مثل اینکه دارویی که باید به یک بیمار تجویز شود به بیمار دیگر داده باشی. اگر من از صلح حرف می‌زنم معناش این نیست که با مقاومت مشکل دارم. اتفاقا ما باید در جایی مثل تهران داستان‌های سرداران جنگ و شهدا را به این جوان‌ها بدهیم. اما آیا الزاما باید کتاب نورالدین پسر ایران ترجمه شود و در خارج هم پخش شود؟ نمی‌دانم این چیزی است که باید مطالعه و بررسی شود. اگر من آمدم صرفا به دلیل اینکه نورالدین در تهران و مشهد خیلی جواب داده این را به عنوان یک مدیر در خارج کشور ترجمه کنم تا جزو بیلان کاری من شود و به آن افتخار کنم این الزاما قابل دفاع نیست. ممکن هم هست باشد. من نمی‌خواهم حکم کنم اما چه بسا آنجا نسخه دیگری لازم باشد. شاید بهتر باشد آنجا تصاویری از شمال شهر تهران را منتشر کنیم و به آن‌ها نشان دهیم. چیزی که آنجا دیده نشده. آنجا چیزی که زیاد دیده شده تصویر رزمنده ماست. آن هم آن طور که دلشان خواسته نشان دادند. اتفاقا چه بسا تصویر مراکز خرید و برج میلاد و پل دو طبقه صدر و خیابان‌های شیک و معماری مدرن تهران را نیاز باشد آنجا نشان دهیم. تصویری که آن‌ها از تهران دارند جایی مثل عربستان سعودی پر از بیابان و شتر است. شاید لازم باشد...

شما تاکید دارید که شاید لازم باشد ...

من معتقدم برای این کار باید کار کارشناسی شود. مطالعه و پژوهش شود، بررسی شود. البته من نظر شخصی خودم را دارم اما اینجا در این گفت‌وگو نمی‌خواهم حکم برای کسی صادر کنم. اما اینکه لزوما نسخه‌ای که در تهران می‌پیچیم در خارج کشور هم ارائه دهیم برنامه‌ای که در شبکه یک نشان می‌دهیم در شبکه‌های خارج از کشور هم بدون کارشناسی و بررسی نشان دهیم با این مشکل دارم. تصویری که ما از خودمان به عنوان مدافعان و مدعیان صلح و همزیستی مسالمت آمیز آشتی و مهربانی و محبت باید ارائه می‌کردیم ارائه نکردیم. یک بخشی به خاطر اینکه کارها موفق نبوده یک بخشی هم به خاطر اینکه هم افزایی نداشتیم. یعنی دستگاه‌های متفاوتی بوده. من رفتم در لبنان یک کار کوچکی انجام دادم آن کار را نفر بعدی تکمیل نکرده یا دستگاه دیگری که می‌توانسته کمک کندو نکرده. کارهای پراکنده و جزیره‌ای بوده که هدایت و منسجم نشده.

***آمریکا نیروهایش را می‌فرستد برای کشتار و غارت و تجاوز در عراق و افغانستان بعد به عنوان سرباز وطن با عزت و افتخار بر می‌گردند در حالی‌که رفته در ویتنام آدم کشته و جنایت کرده.**

عکس از: محمد علی شیخ زاده

***وقتی ما به عنوان جمهوری اسلامی از صلح و آشتی حرف بزنیم بعدا در درک بهتر پیام انرژی هسته‌ای ما هم موثر است. در جا افتادن مظلومیت ما در قضیه حقوق بشر هم موثر است. روی ارائه تصویر مناسب تر از حرکت انقلاب اسلامی و جریان مقاومت و بیداری اسلامی هم موثر است.**

روایتی از سفر یک روزه اصحاب رسانه و هنرمندان خوزستان به مناطق عملیاتی جنوب

باران و عطر نمناک حضور در جوار شهدا

*** بی‌اختیار پاپوش از پای درمی‌آورند، چرا که اینجا وادی «فاخلع نعلیک» است، اینجا «ارض مقدس» است، و تو به خود اجازه نمی‌دهی بر خاکی که خون پاکان و عابدان الهی را در جان خود دارد به تکبر و خودخواهی گام برداری.**

هوای ابری و جاده‌ای که به نور منتهی می‌شود و کاروانی که دلشان را پیش پیش به زیارت فرستاده‌اند که اگر این گونه نبود دعوتنامه‌شان را شهدا امضا نمی کردند.

بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس خوزستان برنامه‌ای ترتیب داد و اصحاب رسانه و هنرمندان را به بازدید از مناطق عملیاتی فراخواند و لبیک‌گویندگان قطعا امید آن داشته‌اند که روحشان را در این سفر تطهیر داده و سبکبال برای شروعی دوباره رجعت کنند. آنچه در پی می‌آید سفرنامه که نه بلکه روایتی دلی از این سفر یک روزه معنوی است.

***

قطرات ریز باران به شیشه می‌خورند و همزمان عطر خاک نمناک است که به مشام می‌رسد، برای زیارت شهدا غسل باران می‌کنیم، هنوز از محدوده اهواز خارج نشده‌ایم که پادگان‌های یادگار جنگ تحمیلی نمایان می‌شود و راوی همراه کاروان که صدایش به خاطر سرماخوردگی درنمی‌آید تلاش می‌کند تا هرچه رساتر به معرفی منطقه و بیان خاطرات آن روزها بپردازد و همرزمانش را به نحو احسن به ما معرفی کند.

حمیدیه، سوسنگرد، بستان و در نهایت چزابه، عجب اسمی دارد این چزابه! از تکرار آن خسته نمی‌شوم و هر بار نامش را که می‌آورم احساس ابهتی عظیم می‌کنم؛ اینجا نزدیک به نقطه صفر مرزی است نزدیک‌ترین نقطه به خورشید، نزدیک‌ترین نقطه به ارباب و اگر بگویند سروقامت بسیاری از شهدای ما در این نقطه بر زمین افتاده حیرت نمی‌کنم چرا که در برابر عظمت سالار جز تعظیم چاره‌ای نیست.

و دلت می‌ترکد، از غربت شهدا که نه، از غربت خودمان که پایبند دنیا شده‌ایم وگرنه آنها که رفتند و غربت این دنیا را با لقاءا... معامله کردند و ما مانده‌ایم، خدا کند که متضرر نشویم.

بی‌اختیار پاپوش از پای درمی‌آورند، چرا که اینجا وادی «فاخلع نعلیک» است، اینجا «ارض مقدس» است، و تو به خود اجازه نمی‌دهی بر خاکی که خون پاکان و عابدان الهی را در جان خود دارد به تکبر و خودخواهی گام برداری.

نوایی از درون حسینیه یادمان چزابه مرا به سوی خودمی‌کشاند، وارد حسینیه می‌شوم جوانانی که نور از چهره‌شان و عشق از چشمانشان می‌چکد؛ با لهجه شیرین اصفهانی با یکدیگر صحبت می‌کنند، دانشجویان پزشکی دانشگاه اصفهان. باید قاطی آنها شوم و از آنها نور بگیرم. چقدرساده‌اند و خاکی دقیقا مثل همان شهدایی که دعوتشان کرده‌اند.

آن سوتر عاشقانی دور هم جمع‌اند، صندل و جوراب، شلوار چریکی و پیراهن سیاهی که به مناسبت شهادت ام ابیها برتن کرده‌اند و چفیه که عنصر لاینفک بچه بسیجی‌هاست. می‌خندند خنده‌هایی اهورایی و شوخی‌هایی از جنس شوخی‌های پشت خاکریز و می‌گریند؛ گریه‌هایی که از پس آن حالی خوش است. چقدر بی‌شیله و پیله‌اند. برای همدیگر معبر باز می‌کنند و اگر پایش بیفتد برای یکدیگر جان می‌دهند.

شاید خاصیت این خاک است که شایستگان را پاک می‌کند و یا پاکان را شایسته زیارت خود؛ نمی‌دانم، هر رازی که در این میان باشد ناخودآگاه مرا به سوی آنان سوق می‌دهد.

چفیه را روی سرانداخته و به افق خیره شده و در عمق تفکرش غرق شده و این تفکر از هزار سال عبادت ارزشمندتر است و دیگری پیشانی بر خاک نهاده و زمزمه می‌کند، زمزمه‌ای عاشقانه. فکر می‌کنم کانال ارتباطی را خوب پیدا کرده است که این‌قدر حالش خوش است.

دوباره باران ولی این بار تندتر، همه‌چیز شسته می‌شود و گویا حیات دوباره آغاز می‌شود. چزابه در عمق جانم رسوخ کرده است و دم رفتن حسرتی عجیب در وجودم ریشه می‌دواند تا زیارت ارباب تنها چند ساعت راه است چرا باید به این راحتی برگردم و دوباره حسرت بخورم.

و چه خوش گفت سید شهیدان اهل قلم: «بسیجی عاشق کربلاست و کربلا را تو مپندار که شهری است در میان شهرها و نامی است در میان نامها، نه؛ کربلا حرم حق است و هیچ‌کس را جز یاران امام حسین علیه‌السلام راهی به سوی حقیقت نیست. کربلا ما را نیز در خیل کربلاییان بپذیر...»

رهسپار دهلاویه می‌شویم؛ مشهد شهیدی که پشت پا زد به تمام مدارک و مدارجی که می‌توانست پلکان ترقی او در دنیا باشد، اما مصطفی از ینگه دنیا برید تا به داد مظلومان برسد، مصطفی هسته دلش را با قدرت عشق الهی شکافت و در این انفجار هسته‌ای به عروج رسید.

«چ» یعنی چمران، «چ» یعنی چراهای فراوان، چرا چمران به آمریکا رفت؟ چرا چمران فیزیک هسته‌ای خواند؟ چرا چمران از آمریکا به لبنان رفت؟ چرا چمران مدیر یتیم‌خانه شد؟ چرا چمران از لبنان به ایران آمد؟ چرا؟ و چراهای دیگری که این شخصیت چندبعدی در ذهن ایجاد می‌کند.

یک روز ابری و طنین مداحی و مشهدی که بیابان آن را همچون نگینی در برگرفته و اگر هم نخواهی ناخودآگاه می‌آیند و گونه‌ات را گرم و نمناک می‌کنند قطرات اشک.

انگار از زبان تو می‌خواند مرثیه خوان، شگفتا چه خوب چفت می‌شود حال ما و این نوا، خدایا درهای معرفتت را به روی ما بگشا آن گونه که در سرزمین کفر و سیاهی انوار محبتت را به مصطفی چمران نشان دادی.

نماز ظهر و عصر را در حسینیه روستای دهلاویه که در نزدیکی یادمان قرار دارد اقامه می‌کنیم و پس از صرف ناهار نشست هم‌اندیشی با حضور رئیس بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس خوزستان درجمع اصحاب رسانه و هنرمندان برپا می‌شود و حضور سرهنگ عقیلی هم موجب دلگرمی دوستان می‌شود و هم نشان از توجه و نکته‌بینی ایشان دارد.

مقصد بعدی مشهد شهدای هویزه و یاران علم‌الهدی است، اینجا سیل عاشقان است که بر مزار شهدا آرام گرفته‌اند، خادمان شهدا به زائرین خوش‌آمد گفته و از آنان التماس دعا دارند، دخترک زانوانش را بغل گرفته و درست روبه‌روی مزار علم‌الهدی نشسته و به سنگ مزارش خیره شده و پیداست که ارتباط خاصی در این میان شکل گرفته است! او به حسین چه می‌گوید و از خدای حسین چه می‌خواهد؟ سر را که بچرخانی در عین آرامش تحرک و بی‌تابی عجیبی را احساس می‌کنی، علت این بیقراری در چیست؟! انگار جایشان در این دنیا تنگ است، بهتر است وصف حالشان را به قلم سیدمرتضی بسپارم: «عشق عاشق را به بیماری می‌کشاند، بیمار زرد روی است و خواب و خور ندارد و از درد می‌نالد و می‌گرید، حال آن که اهل سلامت دنیا فربه‌اند و سرخ روی، شب‌ها را در خواب غفلت‌اند و روزها نیز همتشان یک سره وقف تمتع است. (یأکلون کما تأکل الانعام) سالک ناسک، ترک رسوم و عبادت و قیود احکام کثرات می‌گوید و این چنین کس را مردمان «بیمار» می‌خوانند و «مجنون».

حالا بیشتر متوجه می‌شوم که چرا اینان در چشم بعضی از ما دنیازده‌ها مجنون به نظر می‌رسند و به راحتی به آنها می‌گوییم: «بابا حالشان خوب نیست» در حالی که اساسا این حال ماست که خوش نیست.

از همه جای ایران آمده‌اند و با لهجه‌های مختلف سخن می‌گویند؛ بعضی‌ها قرار است شب را در اقامتگاه مجاور یادمان سپری کنند و از این رو با شعف از این موضوع سخن می‌گویند و برخی دیگر دارند بار سفر می‌بندند تا به مقصدی دیگر رهسپار شوند.

اما غروب هویزه وقتی آهنگ بازگشت می‌کنیم دلگیر و سنگین می‌شود، در مسیر بازگشت به اهواز بیشتر سکوت و تفکر است که بر همراهان حکم‌فرماست، به اهواز می‌رسیم گویا در نهایت باید زیر سند سفرمان را شهدا امضا کنند: معراج شهدای اهواز، نماز مغرب و عشا در جوار ۹۶ شهید تازه تفحص شده، بدرقه‌ای از این عظیم‌تر ممکن نبود، و تنها نتیجه سفر از دریچه نگاه آوینی رقم می‌خورد: «پندار ما این است که ما مانده‌ایم و شهدا رفته‌اند، اما حقیقت آن است که زمان ما را با خود برده است و شهدا مانده‌اند.»

فاطمه زورمند

عکس از: علیرضا آل یمین

*** «چ» یعنی چمران، «چ» یعنی چراهای فراوان، چرا چمران به آمریکا رفت؟ چرا چمران فیزیک هسته‌ای خواند؟ چرا چمران از آمریکا به لبنان رفت؟ چرا چمران مدیر یتیم‌خانه شد؟ چرا چمران از لبنان به ایران آمد؟ چرا؟ و چراهای دیگری که این شخصیت چندبعدی در ذهن ایجاد می‌کند.**